
**Images of Love and Romance, and the Lover's Description in
Saadi ash-Shirazi's and Safi-id-Deen al-Hili's Ghazal Poems:
A Comparative Study**

Inst. Mohammed Nsaif Jasim (Ph.D.)

University of Baghdad

College of Languages

Department of Persian Language

Mahir as-Suh, Ph.D. Candidate

International University of

Al-Imam al-Khumaini

Bassam Rahmah, Ph.D. Candidate

University of Trabiyyah Mudaris

Abstract

Lyric literature, specifically poems of love and ghazal (flirtation), has a good representation in both Arabic and Persian literature, since most poets posed poems of this kind in various periods of time, and consequently, they enriched their products. They try to express about love which makes one of human feelings in so lovely imagery and simple language. And, they attempt at creating novel similes in describing the lover. In this paper, the researchers studied images of love and romance, and lover's description both literally and semantically within selected ghazal poems by both Saadi ash-Shirazi and Safi-id-Deen al-Hili by way of comparison. Both poets lived in approximate times and in neighbouring countries. Researchers found that thinking about love by the two poets was not only similar, but identical in talking about love and romance, and lover's description, and this represents a significant point in the study. This was supported by many examples to prove their viewpoint. Then, they stated the appropriate conclusions.

Key words: lyric literature; ghazal and romance poems; images of love; ;lover's description; Saadi ash-Shirazi and Safi-id-Deen al-Hili; Arabic and Persian literature in 7th century A.H.

صور الحب والرومانسية ووصف الحبيب في غزليات سعدي الشيرازي
و صفي الدين الحلّي (دراسة مقارنة)

م.د. محمد نصيف جاسم

جامعة بغداد

كلية اللغات

قسم اللغة الفارسية

ماهر السح

جامعة الإمام الخميني الدولية

طالب لغة وأدب فارسي في مرحلة الدكتوراه

بسام رحمه

جامعة تربية مدرس

طالب لغة وأدب فارسي في مرحلة الدكتوراه

استلام البحث ٢٠١٨/١/٣

قبول البحث ٢٠١٨/١/٢٢

خلاصة البحث

يمتلك الأدبُ الغنائي، أشعارُ الحبِّ والغزلِ خاصةً مجالاً واسعاً ومكانةً رفيعةً في الأدبين العربي والفارسي لأن أغلب الشعراء العرب والفرس قد نظموا أشعاراً في هذا المجال في مراحل مختلفة، وقد أغنوا من خلال نظم هذا النوع من الشعر خزائن آدابهم. يسعى الشعراء إلى التعبير عن موضوع الحب الذي يعد واحداً من أهم مشاعر الإنسان بصورٍ فنيةٍ لطيفةٍ وبلغَةٍ رشيقةٍ وشفافة. ويحاولون ابتكار تشبيهات جديدة في وصف الحبيب أيضاً. في هذا البحث قام الباحثون بدراسة صور الحب والرومانسية و وصف الحبيب من الناحية الظاهرية والمعنوية في الغزليات المنتخبة من ديواني الشاعرين سعدي الشيرازي و صفي الدين الحلّي، ومقارنة بعضهما البعض الآخر. كان يعيش كلا الشاعرين سعدي و صفي الدين في مدةٍ زمنيةٍ قريبةٍ فضلاً عن أنهما كانا يعيشان في بلدين متجاورين. توصل الباحثون إلى أن أسلوب تفكير كلا الشاعرين في موضوعي تصوير الحب و وصف الحبيب لم يكن قريباً جداً فحسب بل كان متشابهاً ومتطابقاً في كثيرٍ من محاور البحث وهذه نقطة مهمة. وقام الباحثون في سياق هذا البحث بذكر الأمثلة والشواهد والأدلة لإثبات ذلك؛ وفي النهاية حصلوا على النتائج اللازمة.

پژوهشگران به این نتیجه رسیدند که طرز تفکر دوشا عر در دو حوز فتصویر پردازی عشقی و توصیف معشوقه فقط خیلی به هم نزدیک است. تبلیک هدر بسیار از مطالبان طباقا کمابها هم دار دو اینهما منطلمهمیاست، نویسندهگان اینمقاله در ادامهبانکرشوا هدواقام تذلایلبه توضیحو اثباتانخواستند پرداختودر یایاننتایجانرا بدهد دستخواستوانند داد.

واژگان کلیدی: ادبغنائی، غزلو اشعار عاشقانه، تصویرهای عاشقانه، توصیف معشوق، سعدی و صفیالدین الهلی، ادبیات تقار سیوعریقرنهفتم.

١- مقدمه:

پس از اختراع خط و کتابت، تاریخ تمدن بشری رقم خورد و از آن پس کتابت عمدترین وسیله‌ای برای ثبت وقایع زمانه شده است؛ پیشرفت زندگی و دگرگونی شرایط اجتماعی و اقتصادی دوره به دوره روی زندگی انسان اثر گذاشت، در نتیجه ذهن آدم خلایقیت پیدا کرده و به تولید آثار ادبی منجر شده است. آثار ادبی در انواع گوناگون طبقه بندی می‌شود، ادبیات غنایی یکی از مهم‌ترین و جذاب‌ترین انواع ادبی به شمار می‌رود. «ادب غنایی بیشتر مربوط به ایام گسترش تمدن و شهرنشینی است»^١. کلمه- یغنائی «از ریشه یغنا به معنی موسیقی و نواختن و آواز خواندن است»^٢. در تعریف ادب غنایی حدیث النفس گفته می‌شود یا به عبارت دیگر «اشعاری است که احساسات و عواطف شخصی را مطرح می‌کند»^٣ انواع امتداد و اشعار غنایی موضوعات آندرشعر فارسی عبارت است از «سوگ نامیهامرثیه، شادی نامه، مدیحه، اشعار مذ هبی، و صفت طبیعت و شعرهای عاشقانه که در قالب های متفاوتی، تکبیت، رباعی، مستزاد و غزل سروده شده است»^٤ اقسام شعر غنایی ختمی تواند بسیار فراتر و بیشتر از این باشد؛ «زیرا در شعر غنایی ابتدا اشاعر از یک یا از تجلیات آنها فرینشما اثر می‌گردد و آن را با لطف کلام و دقت نظر توصیف می‌کند و سرانجام به عالم معنا و اندیشه می‌گردد.

بسیاری از محققان منشاء اشعار غنایی را «ادبیات قول کلور» دانسته‌اند. در این صورت شاعران گاه عواطف و احساسات درونی، به مسائلی و مشکلات خود رنگ فلسفی و گاه جامعه‌شناختی می‌دهد و انسان را در ارتباط با حیات و ملمات، خوش بختی و بدبختی، عشق و نفرت توصیف می‌کند»^٥

نوع دیگر ادبغنائی اشعار عاشقانه است. در این راستا دکتر شمیسا می‌گوید:

«اشعار عاشقانه در ادبیات ما سه نوع است، یا با معشوقین مینیمواجهیم؛ مثلاً در تغزل قصاید یا غزلیات عاشقانیمثل غزلیات سعید و یا با معشوق یا سمانیمثل غزل هایعار فانهمو معنوی مولانا و گاه با معشوقیکه گاه هیز مینیاستوگه یا سمانیونیهائیناستونهمان، م- تلخیصتر غزل های حافظ. ... نیز می‌گوید در ادبغنائی بیبیشرفته (ادب

عرفانی) با معشوقین ما دینو خیالیو اساطیری، که بهیچوجه مینبودستیاقتن نیست، سروکار داریم.

شاعر در وصف غلو او آرزو بقریب بدرگه ها و سخنی گوید و همین معشوق است که عارفان از آن به معبود و خدای تعالی می‌کنند»^٦ یکی از عمدترین احساسات آدمی عشق و مهرورزی است، «اقوام قدیم خدایان مرد و زن را می‌پرستیدند... ستایش آنها از معشوق در اصل ادعیه‌ای در ستایش خدایان زن مانند "آناهیتا" بود»^٧.

شعر غنایی عربی و فارسی معمولاً عاشقانه است، در عربی قالب خاصی برای سرودن شعر غنایی نیست در حالی که شعر غنایی فارسی در قالب‌های مختلف مانند مثنوی، دوبیتی، ترجیع‌بند و رباعی و... مطرح می‌شود اما مهم‌ترین قالب آن غزل است. در اشعار عاشقانه دربار فوسف معشوق، بیان حالت‌های مختلف عاشق و سختی‌کشیدن‌های او در راه عشق و تصاویر عاشقانه (اموری که در عشق معمول است) سخن می‌رود. شعر عربی در سرایش اشعار عاشقانه تقدم دارد، در دورۀ اموی سرودن اشعار به‌طور جدی و جدی‌تر می‌شد. (سبک‌خراسانی) در قرن و ناول شعر فارسی

سرودن حماسه و واجبی بیشتر داشت، اما بعدها کم‌کم شاعران به بیان احساسات خود در روکردند و اشعار جاویدانادبغیایی (به‌ویژه عاشقانه) تولید کردند. سرودن اشعار عاشقانه با سعدی در قرن هفتم به اوج خود رسید، غزلیات استاد سخن آنقدر دلنشین و والا بوده که هم در زمان خود و هم بعد از وفات خود مورد توجه شاعران زیادی قرار گرفت.

زبان عربی و فارسی رابطه‌ی قدیمی‌تری با هم دارند و هر زبانی به نحوی بر دیگر تأثیر گذاشت. در حوزه ادبیات پژوهش‌های تطبیقی زیاد عربی - فارسی در انواع مختلف ادبی و موضوعات گوناگون آن هم شعر و هم نثر به انجام رسید؛ اشعار عاشقانه یکی از جمله‌ی این مباحث است. پژوهش‌هایی که در این حوزه انجام گرفته زیاد است، در بخش بعدی به بعضی از آنها اشاره می‌شود. پژوهش حاضر نیز به همین موضوع می‌پردازد، که در آن وصف معشوق و تصویرهای عاشقانه در تعدادی از غزلیات سعدی و صفی‌الدین (شاعر عرب‌زبان) برگزیده شده از آغاز، وسط و پایان غزلیات هر دو شاعر مورد بررسی و مقایسه قرار گرفته است. باید توجه داشت که دورۀ زندگی دو شاعر به هم می‌خیزد و یک‌دیگر را در بر می‌گیرد و مقایسه برای انتخاب شدند تا آشکار شود اولاً معشوق از دیدگاه شاعر عرب‌زبان و فارسی‌زبان چطور توصیف شد و تصویرهای عاشقان معمول در اشعار هر دو کدامند البته با ذکر شباهت و تفاوت در هر مورد است؛ ثانیاً اینکه آیا می‌توان گفت هم‌زمانی دورۀ زندگی دو شاعر و هم‌سایگی کشورهای آنها با هم و در نتیجه تأثیر و تأثر فرهنگی روی طرز تفکر هر دو اثر گذاشت و منجر به اندیشه‌های متشابه شد. روش تحقیق در پژوهش توصیفی با رویکرد تطبیقی است.

۲- پیشینه پژوهش:

در اینجا سعی شده است به بعضی از پژوهش‌هایی که به صورت تطبیقی فارسی (بیشتر تأکید بر سعدی) و غیر فارسی (از جمله عربی) در مورد عشق و غزل به انجام رسیده پرتو انداخته شود. غزلیات سعدی چه در مقایسه با شاعران دیگر فارسی‌زبان و چه با شاعران و حتی نویسندگان غیر فارسی‌زبان بسیار مورد بررسی قرار گرفته است. به نظر می‌رسد غزلیات صفی‌الدین به صورت

تطبیقی قبلاً کار نشده است و این نکته باعث می‌شود تا این پژوهش نسبتاً جدید در حوزه ادب‌نگاری تطبیقی فارسی - عربی به شمار آید.

اولین پژوهشی که معرفی می‌کنیم مربوط به غزلیات صفی الدین است. با وجود اینکه پژوهش به صورت غیر تطبیقی (بررسی به زبان عربی) انجام شده اما به دلیل مطالب پرفایده‌آندربار و غزل‌صفی‌الدین معرفی می‌شود.^{۱۰} در آغاز این پژوهش دربار و تعریف غزل و انواع و مخاطبان به طور کلی در شعر عربی سخن

در باره غزل‌صفی‌الدین، سبک‌غزل‌سرایان و ساختار غزلیاتشان را لحاظ‌شکل و مضمونش را در حداد هاشم‌شده است. داور پیژوهشگر در باره غزلیات صفی‌الدین این است که غزل‌لویاز دلبه‌دلی نیست بلکه غزلی است که تنها زبانی -

گوید و گوشت‌مایه دارد آنرا بشنود.^{۱۱} در این پژوهش محتوا و مضمون غزل‌های "شکسپیر" با محتوای برخی ابیات غزل‌های سعدی مقایسه شده است. پژوهشگر به این نتیجه رسیده است که با وجود اینکه از لحاظ زمانی حدود سه قرن فاصله بیندو شاعر است اما غزل‌های عاشقانه هر دو شباهت- های معنایی و مفهومی قابل توجه دارند.^{۱۲} در این پژوهش به تعاریف غزل و سابقه- یا آندربار سبوعرب پیروا خت‌شده است. سپس غزل و مضمون در جدر تغزلات "مسعود سعد" و "ابوفراس" مورد بحث قرار گرفته است. پژوهشگر داور کرده است که سابقه غزل در شعر ابوفراس بر شعر مسعود سعد تقدم دارد.^{۱۳}

در این پژوهش غزل در اشعار "منتبی" و غزلیات سعدی و به تبع آن مضامین مربوط به عشق و عاشق و معشوق بررسی شده است. پژوهشگر به این نتیجه رسیده است که مضامین دو شاعر در بسیاری از موارد مشترک بوده، اما وجه عاطفی آن در اشعار سعدی بسیار قوی‌تر از اشعار منتبی است.^{۱۴} در این پژوهش یکی از امرهایی که می‌توان در عشق اتفاق بیفتد یعنی فراق و غم ناشی از آن در غزلیات سعدی و الشباب‌الظریف.^{۱۵} یکی از نتایج پژوهش این است که فراق یکی از مضامین عاشقانه‌پیرکار بر در ادب‌تقار سبوعرب است به طوریکه معمولاً هر شاعر یک‌بهبه عشق‌پر داخته، بخش‌قابل توجهی از اشعار خود را به توصیف فراق و هجران اختصاص داده است.^{۱۶} در این پژوهش عشق از دیدگاه سعدی شاعر عاشق و "اریک فروم" روان‌شناس برجسته مورد بررسی قرار گرفته است. پژوهشگر در میان دیدگاه سعدی در غزلیات و نظریات فروم مشترکات زیادی یافته است چون: انگیزه‌های عشق- ورزی، لزوم تواضع، تسلیم در برابر معشوق و تأکید بر این نکته که عشق فصل انسان و غیر انسان است.

٣- سعدی شیرازی وصفی الدین الحلی به اختصار:

سعدی شیرازی: مشرف بن مصلح شاعر بزرگ قرن هفتم هجری، میان خاندانی از عالمان دین در شیراز ولادت یافت. او یکی از شاعران بزرگ و پر افتخار ایران و زبان فارسی است. او غزل عاشقانه را به آخرین حد لطافت و زیبایی رساند و لطیف‌ترین معانی در سادترین و فصیح‌ترین و کامل‌ترین الفاظ آورده است.^{١٧} وی هنر خاصی داشت، علاوه بر آوردن حکمت و موعظه و ایراد حکم و امثال نظم اشعار لطیف عربی نیز قدرت بیان او را نشان می‌دهد. شهرت بسیار وی باعث شده که نثر و نظم او از قرن هفتم به بعد مورد تقلید شاعران و نویسندگان پارسی‌گوی در ایران و خارج از ایران بوده است. و در همان زادگاهش شیراز میان سال (٦٩١-٦٩٤) چشم از جهان فرو بست.

صفی الدین الحلی: ابو المحاسن عبد العزیز بن سرایا بن نصر طائی در حله نزدیک کوفه سال (٦٧٧ هـ. ق) متولد شد و به همین دلیل حلی القب گرفت. به ملک المنصور نجم الدین غازی الأرتقیامیر ماردین پیوست. سپس به مصر رفت و آنجا سلطان الناصر را به چند قصیده مشهور ستایش کرد. همچنین نزدیک (٢٩) قصیده در ستایش شاه المنصور نجم الدین ابا الفتح غازی داشت و آنها را "در النحور فی مدائح الملک المنصور" نام گذاشت: صفی الدین زمام سخن را نیک به دست داشت، آن را به هرجا که می‌خواست می‌کشاند. دیوان ویشامل دوازده باب در موضوعات مختلف از قبیل: فخر و حماسه، مدح و ثناء، وصف، غزل و نسیب، خمیاریات، ملامت و سرزنش، اخوانیات و مکاتبات، تسلیت و مرثیه‌گویی، آموزش و عنرخواهی، هجو و زهد.^{١٨} در دمشق و بیروت بارها به چاپ رسید. او در بغداد سال (٧٥٢ هـ. ق) به ملاً اعلا پیوست.

٤- غزل در شعر عربی و فارسی:

٤-١- غزل در شعر عربی:

غزل در عربی تنها قالب شعری نیست، بلکه غزل موضوعی است که شاعر به آن مانند موضوعهای دیگر شعری چون: ستایش، هجو، وعظ، مفاخرت و غیره می‌پردازد و معنای آن سخن گفتن با زنان و عشق- بازی و حکایت کردن از جوانی و محبت و ورزیدن و وصف زنان و غیره.^{١٩} غزل در شعر عربی مقام رفیعی دارد به طوری که آغاز آن همزمان با آغاز شعر عربی یعنی در دوره جاهلیت بود. می‌توان در این دوره دو نوع غزل ملاحظه کرد یکی غزل عفیف مانند غزل عنتره که به معشوقش عبله می‌سرود و دیگر غزلی که از هوسرانی و شهوت سرچشمه می‌گرفت مانند بعضی اشعار غزلی امرؤ القیس، به طور کلی غزل شعر جاهلی بسیار ساده و روان و اغلب از نوع اول بود.^{٢٠} از آنجا که زندگی بادیه‌نشینان در یک جا مستقر نیست و از جایی به جای دیگر منتقل می‌شدند؛ شاعران در آغاز قصیده‌ها ابیاتی

دربارهٔ معشوق و ذکر دیار مهجور یار^{٢١} می‌آوردند. از شاعران غزلسرا این دوره می‌توان از: امرؤ القیس، عنتره، طرفه بن العبد، اعشی قیس، مرفش اکبر، اوس بن حجرنام برد.

مضامین شعری در دورهٔ اسلامی بیشتر دربارهٔ رثای شهیدان و مدح پیغمبر (ص) و اسلام دور می‌زد مثل اشعار حسان بن ثابت و خنساء، مع هذا غزل هم سروده می‌شد. اسلام غزل را تهنیت کرد و غزل باعفت بیشتری به نظم در می‌آمد به عنوان مثال: غزل‌های عروه بن حزام که برای معشوقش عفرآء می‌سرود.

دورهٔ اموی نقطه‌ی تحول در سیر غزل در شعر عربی به شمار می‌آید؛ اشعار عاشقانه بی‌شمار به نظم درآمد و تعداد شاعران غزلسرا زیادتیر شد. غزل در این دوره سه گرایش پیدا کرد:

- ۱- غزل بدوی یا عذری: همین غزل عقیف که در آن شاعر احساسات صادقانه‌اش را نسبت به مشوق تنهای خود ابراز می‌کند. وجه تسمیه‌ی آن عذری از قبیله‌ی عذره گرفته شده که به این نوع غزل شهرت داشت. از شاعران این نوع غزل: کثیر عزه، قیس بن الملوح، ذو الرمه، قیس لبنی، جمیل بن معمر هستند.
- ۲- غزل حضری: در حواضر^{٢٢} شام بیشتر منتشر بود، در این نوع غزل اغلب دربارهٔ ی عموم زنان شعر گفته می‌شد و معشوق خاص در نظر گرفته نمی‌شد، مانند غزل‌هایی از عمر بن ابی ربیع^{٢٣}.
- ۳- غزل تقلیدی: به تقلید از شاعران دور جاهلی سروده می‌شد، مانند غزل جریر و فرزدق.

یک نکته‌ی جالب در این دوره قابل ملاحظه این است که اغلب لقب یا کنیه‌ی شاعران نام معشوق آنها است مثل: مجنون لیلی (قیس بن ملوح)، جمیل بن معمر معروف به جمیل بئینه (بئینه نام معشوق او) کثیر عزه (عزه نام معشوق شاعر). در کتاب دربارهٔ ی غزلسرایی در دورهٔ اموی و پیرنگ بودن غزل عقیف و علت سرودن آن چنین آمده است «از سوی دیگر، شعرای بادیه نشین که در اثر مروده باشهرنشینیان تحت تأثیر قرار گرفته بودند در نتیجه این زندگانی جدید، طبع شاعرانه‌ی ایشان هم لطیفتر گشت و به وضعی بسیار تند وحاد عواطف عشقی در ایشان برانگیخته شد و شروع کردند به سرودن اشعار عشقی و تغزلات پر شور، ولی به اقتضای طبیعت بادیه نشینی، سروده هایشان هم از حیث لفظ پاک و عقیف و هم از حیث معنی مبری از آرایش شهوت و هوسهای ناروا، و به این ترتیب شعر تغزلی شورانگیز و شیوایی در ادبیات عرب جلومگر شد که تا آن زمان به این شور و به این حدت و گرمی و به این صفا و پاکی شعری دیده نشده بود....»^{٢٤}.

غزل در عصر عباسی استوار ولی اغلب از اخلاق و عفت دور بود که در مجالس رقص همراه با موسیقی و شراب و آلات طرب گفته می‌شد، به عنوان مثال شاعر بشار بن برد صریحاً عشق مادی نسبت به زن اظهار می‌کند و از شهوت پرستی و کامرانی سخن می‌راند.^{٢٥} همچنین در این دوره با معشوق مذکر رو به رو می‌شویم که پیش از این سابقه نداشت. از شاعران غزلسرا در این دوره: ابو نواس، ابو العتاهیه، ابن الرومی، منتبى، عباس بن الاحنف، ابو فراس الحمدانی، شریف رضی و ابن

الفارض^{۲۶} هستند. چنان که غزل در شعر اندلسی یکی از موضوع های مهم در کنار مدح، دعاء، زهد، تصوف و فلسفه بود. از جمله مهمترین غزلسرایان اندلسی: ابن زیدون وابن خفاجه اندلسی هستند.^{۲۷}

۴-۲- غزل در شعر فارسی:

در آغاز یک قالب شعری مستقل نبود بلکه بخشی از ابتدای قصیده مدحیه بود که ابیات آغازین آن را تشکیل می داد و به آن تغزل می گفتند؛ به عبارت دیگر غزل (تغزل) مقدمه ای بود که شاعر برای ترغیب ممدوح به شنیدن قصیده و لطافت بخشیدن به آن می آورد. رواج غزل فارسی در قرن ششم به شمار می آید. مهم ترین شاعر در این دوره سنایی است؛ زیرا اولین کسی که معانی صوفیه را به طور وسیع در شعر فارسی وارد کرده است.^{۲۸} پس از او غزل جنبه ای عرفانی پیدا کرده است و از درخت غزل دو شاخه کنار هم می رویدند یکی غزل عارفانه و نمایندگان آن شاعرانی چون: خاقانی، عطار، عراقی و اوج آن در نزد مولوی است و دیگر غزل عاشقانه است و مهم ترین شاعران این نوع غزل: انوری، ظهیر و کمال هستند و اوج غزل عاشقانه در غزلیات سعدی می باشد. شاعرانی مانند خواجه، عبید، عماد فقیه، سلمان ساوجی توانستند میان این دو نوع غزل تلفیق دهند و نوعی غزل عارفانه-عاشقانه ایجاد کنند که اشعار حافظ بهترین نمونه آن به شمار می آید.

موضوع اصلی غزل حدیث نفس و بیان احساسات و عواطف فردی شاعر و غالباً مسائل عاشقانه مانند ذکر زیبایی معشوق و بی وفایی و سنگدلی او و قصه فراق و محنت کشیدن عاشق است.^{۲۹} بدین صورت در اشعار عاشقانه شاعر به تصویرهای عاشقانه که اغلب از تجربه شخصی خود سر چشمه می-گیرد و توصیف معشوق خود می پردازد.

۵-نگاهی به سرودن اشعار غنایی(اشعار عاشقانه)عربی و فارسی

۵-۱- در شعر صفی الدین الحلّی (دور هم مالیک):

موضوع شعر غنایی عربی، علاوه بر بیان حالات گوناگون عشق و آرزومندی و شرح ایام هجران و وصول معانی دیگری از جمله وصف شراب، اغتنام فرصت و توصیف مناظر زیبای طبیعت، بهار، پاییز، شب، صبح و نظایر آن است «این افاضه تعبیر درباره عشق و حالات آن، و آنچه را عاشقان از معشوقان خویش دیده اند در این برهه از زمان و در نزد شاعران آن، از احساس عربی، و شعر این امت از روزگار گذشته تا کنون، بلکه از زندگی انسانیت بیگانه نیست».^{۳۰}

شعر غنایی در روند تکاملی خود ناگزیر دستخوش تحولاتی گردیده و شاعران روزگار مملوکی به سرودن نوعی خاصی از شعر به نام غزل پرداختند. از اختصاصات غزل آن دوره علاوه بر نرمی

سعدی عقیده‌ای داشت که سخن عشق با زبان به خوبی نمی‌شود توصیف کرد. فقط اشک چشم خونین می‌تواند سخن عشق را بیان کند:

حدیث عشق چه حاجت بر زبان آری به آب دیده خونین نیشته صورت حال

سخن دراز کشیدیم وهمچنان باقیست که ذکر دوست نیارد به هیچ گونه ملال^{۳۵}

سعدی در غزل صاحب سبک بوده‌است، از مشخصات سبکی او می‌توان به اینموارد اشاره کرد: سخن او سهل و ممتنع است یعنی لغات و عبارات در اوج فصاحت و در عین حال در کمال سادگی است؛ محتوای شعر او کاملاً همخوان و هم‌آهنگ است؛ ابیات او ظاهراً و باطناً با هم مربوطند و دارای مشخصه‌یابورداشت است یعنی خواننده تمایل دارد ادعاهای او را باور کند.^{۳۶}

۶- بررسی و مقایسه:

در این بخش به بررسی و مقایسه‌ی تصویرهای عاشقانه و توصیف معشوق از نظر هر شاعر پرداخته می‌شود. تصویرهای عاشقانه در اشعار هر دو شاعر زیاد است که ساختار شعر عاشقانه را شکل می‌دهند مانند: بی‌قراری عاشق از آتش عشق، ریختن خون عاشق توسط معشوق، بالاتر بودن جایگاه معشوق نسبت به عاشق، معشوق دل عاشق را شکار می‌کند، معشوق پزشک عاشق، بی‌فایده بودن نصیحت عاشق، صبر و عشق نمی‌توان با هم جمع کرد، امید بودن معشوق در زندگی عاشق و ... توصیف معشوق بر دو گونه است: یکی توصیف ظاهری معشوق مانند توصیف صورت، لب، چشم، مو، قد، کمر، دندان... و دیگر توصیف معنوی چون: ستمگر، سنگدل، جفا کار، عهد شکن و خونریز بودن معشوق و

۶-۱- بررسی و مقایسه‌ی تصویرهای عاشقانه

- درسختن عشق یک سنت ادبی هم در شعر فارسی هم در شعر عربی وجود داشته و سایر شاعران از آن پیروی کرده‌اند، این است که بین عاشق و معشوق پیک و پیام بری باشد و معمولاً پیک باد و مخصوصاً باد صبا و نسیم لطیف است. دو شاعر ما از این سنت نیز غافل نماندند و در غزلشان آوردند. پیک در نزد سعدی نسیم سحر است و بی‌گمان همیشه در انتظارش بود که آن را مخزن اسرار خود با معشوق قرار داد:

ای نسیم سحر از من به دلارام بگوی که کسی جز تو ندانم که بود محرم دوست^{۳۷}

ألا يانسمه السعد كوني رسولاً بين من أهوى وبيني^{۳۸}

ترجمه: ای نسیم شاد فرستاده عشق من باشید، چون در جعبه تو پیام‌های عشق دو نفر که جانانه خودشون را دوست دارند.

- عاشق همیشه حاضر است تا جان خود را فدای معشوق کند. این معنی در غزل دو شاعر آشکار است. سعدی از معشوق خود التماس می‌کند تا به او عنایت کند که در راه عشق او آماده جان خود را قربانی کند:

دست من گیر! که بیچارگی از حد بگذشت سر من دار! که در پای تو ریزم جان را^{٣٩}
وهبتك في الهوى روي بوعدٍ وبعثك عامداً نقداً بدين^{٤٠}

ترجمه: در راه عشق تو جانم را قربانی کردم و قول داده بودی که با من کنار بیایی ولی مرا تنها گذاشتی و مجبورم کردی که از عشق تو انصراف بدهم.

- معشوق در نظر عاشق یک مخلوق مبارک است بنابراین این حتی خاکی است که بر آن قدم می‌نهد مبارک می‌شود و برای عاشق مرغوب و مطلوب است. سعدی جای قدم نهادن معشوق را مبارک می‌داند و آن خاک را می‌طلبد:

گر دست دهد هزار جانم در پای مبارکت فشانم
آخر بسرم گذر کن ای دوست انگار که خاک آستانم^{٤١}
غيري بحبلسواكم يتمسكُ وأنا الذي بترابكم أتمسكُ

ترجمه: - خاکی را که زیر پای محبوب مبارک می‌دانستم، کسانی دیگر به معشوق لاف می‌زدند و به کسی دیگر اهمیت می‌دادند.

أضع الخدودَ على ممرِ نعالكم فكأننيبتـرابها أتبـرك^{٤٢}

ترجمه: رخم را در معرض خاک محبوب قرار می‌دهم و می‌مالم تا تبرک جویم.

- عاشق ترجیح می‌دهد غم عشق خود را به هیچ کسی نگوید، او می‌خواهد عشق خود را پنهان کند اما نمی‌تواند؛ زیرا اشیایی همراه عاشق هستند که راز عشق او را فاش می‌کنند و از حال او خبر می‌دهند. این حالت پریشانی دل و پریدن چهره شرح حال سعدی است:

گر بگویم که مرا حال پریشانی نیست رنگ رخسار خبر میدهد از سر ضمیر^{٤٣}

صبر هم سودی ندارد کاب چشم راز پنهان آشکارا می‌کند^{٤٤}

غم دل بکس نگویم که بگفت رنگ رویم تو بصورتم نگه کن که سراپرم بدانی^{٤٥}

أسرت فؤادي ثم أطلقت أدمعي وحاولتُ أني للصبابة أكتُم

ترجمه: دلم را اسارت کردم و عنان اشکم ریخت و سعی کردم که عشقم را مخفی بماند.

ومن قلبه مع غيره كيف حاله ومن سره في جفنه كيف يُكنم^{٤٦}

ترجمه: دلی که به کسی فکر می‌کند و عاشق او می‌شود هیچ رازی در پلک چشم باقی نخواهد ماند.

صَبَّأَسْرَالهوى وَكَتَمَهُ فَعِنْدَمَا فَاضْدَمَعَهُ ظَهْرًا^{٤٧}

ترجمه: عاشق به عشق مبتلا شده وراز عشقش را پنهان کرده، اما اشک او را رسوا کرده بود.
- عاشق از آتش عشق می‌سوزد و کسی که عاشق در سایر اوقات خود ناله و گریان است. این دو حالت سوختن و گریستن از حالت‌های اصلی عاشق است و هر دو شاعر این دو حالت را در غزلیاتشان آوردند.

چشم سعدی اشک می‌ریزد و نفسی که می‌کشد دود مجمر است:

چشم گریان مرا حال گفتم بطیب گفت یکبار بیوس آن دهن خندان را^{٤٨}

جان دلم چو عود بر آتش بسوختن وین دم که میزنم زغمت دود مجمرست^{٤٩}

عجب دارم درون عاشقان را که پیراهن نمی‌سوزد حرارت^{٥٠}

صفی الدین همین حالت را نشان می‌دهد؛ وی به خاطر معشوق بس گریه می‌کند و دلش از آتشی که گرفت به آتشکده‌ای تبدیل شد:

بُتُّ فِي ديارهم والفؤاد مكتئبُ الدموعهاظلة والصلوعُ تلتهبُ

ترجمه: در سرزمین آنها بی‌توته کردم و حال آنکه دلم غمگین بود و اشک‌هایم ریزان و سینه‌ام پر آتش است.

فَعَانَ قَلْبِي فِي الْحَقِيقَةِ مَرَجَلًا نَارُ الصَّبَابَةِ حَوْلَهُ تَتَسَعَرُ^{٥١}

ترجمه: گویی قلبم چون دیگ (قابلمه) بود که در اطرافش آتش عشق شعله ور بود.

فَإِذَا تَصَاعَدَ بِالتَّنَفَّسِ حَوْلَهَا تُهْدَى إِلَى عَيْنِي الدَّمْعُ فَتَقَطُرُ^{٥٢}

ترجمه: هنگامی که آتش بالا می‌گرفت اشک را بر چشمان من هدایت کرد و قطره قطره چشمانم ریزان می‌شد.

- عاشق در عشق پایدار و وفادار است، هرگز پیمان خود را با معشوق نمی‌شکند بر خلاف معشوق بی‌وفا است که عاشق را به تنهایی در آتش عشق رها می‌کند و به پیمان خود با عاشق اهمیت نمی‌دهد و چه بسا آن را می‌شکند و بی‌وفایی می‌کند:

اگر چه مهر بریدی وعهد بشکستی هنوز بر سر پیمان وعهد وسوگندم^{٥٣}

عهد بشکستی ومن بر سر پیمان بودم شاکر نعمت وپورده احسان بودم^{٥٤}

همچنین صفی الدین بر وفای عهد خود به محبوب باقی ماند و هیچ وقت آن را نمی‌شکند:

قُلْتُ لَمَّا رَأَيْتُ قَدَّكَ وَالخَدَّ وَمَطْلَ الوَعْدِ وَالاخْلَافِ^{٥٥}

ترجمه: زمانی که قد و قامت و چهره‌ات را دیدم در حالیکه تو بر وعده خود صادق نبودی.

وَإِنِّي مَعَ صَدُودِكَ وَالتَّجَنُّوفِي لَيْسَ لِي عَنكَ انْتِقَالُ^{٥٦}

ترجمه: گفتیم من با وجود دوری و روی گردانیت، بر عهد خود استوارم.

مغرى بإخلافِ المواعِدِ فى الهويياليته جعل القطيعة موعدا^{٥٧}

ترجمه: من به خلف وعده‌های عشق دلباخته‌ام، کاش خداوند روز جدایی را موعد ما قرار دهد.

- عاشق همیشه در فکر معشوق است، اندیشیدن به معشوق آن قدر در عاشق اثر کرد که قدرت

خواب از او سلب کرد و زیبایی معشوق عاشق را دچار حیرت و سرگشتگی کرد.

سعدی این صحنه را به خوبی توصیف کرد و گفت:

گویى دو چشم جادوى عابد فریب او بر چشم من بسحر بیستند خواب را^{٥٨}

خیالش در نظر چون آیدم خواب؟ نشاید در بروی دوستان بست^{٥٩}

همچنین صفی الدین از این تصویر استفاده کرد و چگونه معشوق خواب شاعر را می‌ریاید هنرمندانه

بیان کرد:

مازال كحلُ النومِ فى ناظري من قبل إعراضك والبين

ترجمه: همچنان سرمه‌ی خواب در دیدگانم باقی است از قبل روی گردانی و جدایی تو یعنی خواب را از

من گرفته‌ای.

حتى سرقَت الغمض من مُقلتي ياسارقَ الكحلِ من العين^{٦٠}

ترجمه: به طوریکه خواب را از چشمان من ربوده‌ای، ای رباینده خواب از چشمان است.

- حیران ماندن شاعر از زیبایی معشوق و در وصف او مات و مبهوت شدن یکی دیگر از تصویرهایی

که در اشعار عاشقانه دیده می‌شود. شاعر عاشق همیشه مبهوت حسن و لطف و زیبایی معشوق او است

اما زبان در قدرت وصف او ناتوان می‌ماند، سعدی می‌گوید:

همه را دیده در اوصاف تو حیران ماندی تا دگر عیب نگویند من حیران را^{٦١}

من در بیان وصف تو حیران بمانده‌ام حدیست حسن را و تو از حد گذشته‌ای^{٦٢}

صفی الدین در این باب با سعدی هم‌داستان است؛ اطرافیان هر دو شاعر در آغاز آنها را به علت

سرگردانی از زیبایی معشوق ملامت می‌کنند، اما چون خودشان او را می‌بینند به آنها عذر می‌دهند

و حق را با آنها می‌دانند، صفی الدین می‌گوید:

رأوا تحيرَ فكري فى صفاتكم فأوسعوا القولَ إذ ضاقت بي الحيلُ

ترجمه: دیدند حیرانی مرا در ویژگی‌های شما و سخن را طولانی کردند آنگاه که چاره بر ما سخت افتاد.

وأنهم عرفوا فى الحبِّ معرفتي بشأنكم، عذروا من بعد ما عذلوا^{٦٣}

ترجمه: آنان عشق و محبت مرا در مورد شما دانستند و عذر خواستند بعد از آنکه مرا سرزنش کرده

بودند.

- معشوق سرنوشت عاشق است. عاشق نمی‌تواند از دام معشوق برهد و این سنت عشق است. سعدی در این تصویر می‌گوید کار از کار گذشته و من اسیر عشق شدم:
- گفتم بعقل پای بر آرم ز بند او روی خلاص نیست بجهد از کمند او^{٦٤}
- و حال صفی الدین چنین است که به اسارت دل گرفتار شد می‌گوید: آیا رهایی دل از اسارت تو میسر نیست؟
- فهبني جرحتُ الخد منك بنظرةٍ أفما لأسر القلب منك خلاص^{٦٥}
- ترجمه: بگذار که گونه‌ام بانگ‌های تو زخمی شود. آیا آنکه قلبش اسیر تو است خلاص و رهایی ندارد؟
- معشوق همیشه عاشق را زخمی می‌کند؛ او سلاح زیبایی و جادو را دارد، چشمان زیبای او تنها راهی است تا عاشق در دام او بیفتد و ابروهای او مانند شمشیر تیزی که به یک حرکت از آن عاشق را مجروح می‌کند، سعدی و صفی الدین این تصویر را قشنگ آوردند:
- این یکی از دوستان بتیغ تو کشتست‌آن دگر از عاشقان به تیر تو خستست^{٦٦}
- خندنگ غمزه از هر سو نهان انداختن تاکی سپر انداخت عقل از دست ناوکه‌های خونریز^{٦٧}
- صفی الدین از معشوق خواهش می‌کند و می‌گوید: نگاه لطف و زیبایی تو مرا کشت، سپس از معشوق خود می‌پرسد که چطور دلت آمد خونم را بریزی در حالی که همیشه از تو اطاعت می‌کند:
- ها قد جرحت بنبيل عينيك الحشى فدعي فؤادي فالجروح قصاص^{٦٨}
- ترجمه: بانیزه چشمانت درونم را زخمی کردی، قلبم را بگذار که این زخم‌ها قصاص من است.
- كيف استبحت دم المحب ولم يكن قلبي عصاك ولا شققت عصاك^{٦٩}
- ترجمه: چگونه خون عاشق را مباح شمردی و حال آنکه قلب من روی گردان و مخالف تو نبود.
- صبر بر فراق معشوق نزد دو عاشق متفاوت است؛ سعدی نمی‌تواند بدون معشوق خود زندگی کند، و طاقت تحمل هجران و فراق او را ندارد:
- من از تو صبر ندارم که بی تو بنشینم کسی دگر نتوانم که بر تو بگزینم^{٧٠}
- مشتاقی و صبوری از حد گذشت یارا گر تو شکیب داری طاقت نماند مارا^{٧١}
- اما صفی الدین بر خلاف سعدی انواع سختی‌ها را در فراق معشوق و هجران او می‌چشد و دوری او را تحمل می‌کند:
- وإني على صبري على فرط هجره وفؤرب مغانيه وبعدي مرامه^{٧٢}
- ترجمه: من همانا بر سر وعد خودم پایبندم، دوری هجرانت را چشیدم و سختی‌های انتظار ترا تحمل کردم.

- تصویرهای عاشقانه‌ای دیگر وجود دارد که نشانگر دیدگاه تقریباً یکسان دو شعر به آنها است مانند معشوق آب حیات عاشق، درد عاشق را دارویی جز محبوب او نیست، معشوق خود در عین حال هم ستمکار وهم دادگر و

٦-٢- بررسی و مقایسه توصیف معشوق:

٦-٢-١ - توصیف ظاهری معشوق:

-وصف صورت ورخ معشوق: توصیف صورت معشوق در غزل دو شاعر بسامد زیادی دارد، ماه وخورشید مهم‌ترین مشبه به برای صورت معشوق هستند. همچنین رخ معشوق در نزد دو شاعر هم سرخ رنگ مانند گل سرخ توصیف شد و هم سفید رنگ مانند گل سوسندر نزد صفی الدین و گل سیمین در نزد سعدی.

همان طور که گفتیم هر دو شاعر صورت معشوق به ماه تشبیه کردند:

آن دو ماه هفته در نقابست یا حوری دست در خضابست؟^{٧٣}

فَظَنَنْتُ أَنِّي فِي صَبَاحٍ مُّشْرِقٍ بِضِيَاءِ وَجْهِكَ أَوْ مَسَاءٍ مُّقَمَّرٍ^{٧٤}

ترجمه: گمان کردم در اشراق روز صبح چهره ترا دیدم همان شبی که صورتت چهره ماه را نگاه کردم.

همچنین صورت معشوق را در درخشیدن به آفتاب تشبیه کردند:

آفتابست آن پری رخ یا ملایک یا بشر قامتست آن یا قیامت یا الف یا نی شکر^{٧٥}

جَلَّالِدِيَا طَلَعِ شَمْسًا لُضْحِيْمًا شَرْقَةً فِي جُنْحِ لَيْلٍ بِهَيْمٍ^{٧٦}

ترجمه: مبارک باد روزی که اشراق صبح خلق کرده و در شب تاریک چهره نورانی محبوب را مزین نموده.

- هر دو شاعر رخ معشوق را به رنگ گل تشبیه کردند:

مرا دلیست گرفتار عشق دلدار یسمن بری صنمی گل رخی جفا کاری^{٧٧} خالست بر آن

صفحہ سیمین بنا گوش یا نقطه‌ای از غالیه بر یاسمنست آن^{٧٨}

صفی الدین از این توصیف ظاهری (سرخی رخ معشوق) به یک توصیف معنایی یعنی حیا و شرم معشوق برمی‌آید:

تُلاحِظُ سَوْسَنَ الخَدِيْنِ مِنْهُ فَيَبْدِلُهَا الحَيَا عُبُورِ دِيْنٍ^{٧٩}

ترجمه: همانطور که ملاحظه می‌شود گونه سوسن سفید خود از خجالت سرخ می‌شد.

- وصف لب و دندان معشوق: سعدی لب معشوق را از حیث سرخی به لعل تشبیه کرد و صفی الدین به

عقیق وهر دو دندان معشوق را از لحاظ سفیدی و زیبایی به مروارید تشبیه کردند:

- لبت بدیدم ولعلم بیفتاد از چشم سخن بگفتی و قیمت برفت لولو را^{٨٠}
 شیرین دهان آن بت عیار بنگرید در میان لعل شکر بار بنگرید^{٨١}
بکأس حکاها ثغرة فی ابتسامیما ضمة من ذره وعقیقه^{٨٢}
 ترجمه: صراحی در دهانش حاکی نمود از مروارید و عقیق که صف شده بودند و تبسم نمود.
- **وصف زلف معشوق:** زلف معشوق در نزد دو شاعر سیاه رنگ است:
 هر شبم زلف سیاه تو نمایند بخواب تا چه آید بمن از خواب پریشان دیدن؟^{٨٣}
 دیار هند و اقالیم ترک بسپارند چو چشم ترک تو بینند و زلف هندو را^{٨٤}
لما رأیت ظلام الشعر منکِ بدا خضت الظلام ولکن غرتی القمر^{٨٥}
 ترجمه: هنگام که سیاهی زلفت را دیدم راهی تاریک شدم، چون باوری داشتیم که نور ماه ترا خواهم دید.
- **وصف ابروی معشوق:** سعدی ابروی معشوق را به کمان تشبیه کرد و صفی الدین به حرف نون:
 سرو بالای کمان ابرو اگر تیر زند عاشق آنست که بر دیده نهد پیکان را^{٨٦}
 هزار صید دلت پیش تیر باز آید بدین صفت که تو داری کمان ابرو را^{٨٧}
وحاجب فوقه تشرید طرته كأنما النون منه نون توکید^{٨٨}
 ترجمه: ابرویی داشت به موهای پر لطافت مزین کرده مانند نون توکید که حرفش را مشدد کرد.
- **وصف چشم معشوق:** صفت چشم معشوق در نزد هر دو شاعر خواب آلوده است:
 تو بدین هر دو چشم خواب آلود چه غم از چشمهای بیدارت^{٨٩}
من لی بعین غدت بالغنج ناعسة أجفانها وکلت جفنی بتسهید^{٩٠}
 ترجمه: چه نجاتی پیدا کنم از چشمهای خواب آلوده ترا که پلک چشم را خسته کرد و مرا می خواباند.
- **وصف قامت معشوق:** سعدی معشوق را مانند شاعران دیگر فارسی زبان به سرو تشبیه کرد و صفی الدین آن را به شاخه درخت:
 بجای سرو بلند ایستاده بر لب جوی چرا نظر نکنی یار سرو بالا را؟^{٩١}
 چون کمان در بازو آرد سرو قد سیم تن آرزویم می کند که آماج باشم تیر را^{٩٢}
یامن یهز دلالاً غصن قامتها الغصن هذا، فأین الظل والثمر^{٩٣}
 ترجمه: قوامی دارد مانند شاخه درخت سرو به نازی می خرامد، این بخشی از لطافت اوست چطور اگر سایه خوبیش و میوه خوشمزه اشرا نشان می داد؟
وظلعة كالهلال مشرقه تزهی علی غصن قدک النضر^{٩٤}
 ترجمه: چهره نورانی مانند هلال منور کرده با قوام و قد زیبا را متمایل می کرد.
- **وصف کمر معشوق:** کمر معشوق در نزد دو شاعر لاغر و باریک است:

مگر دهان تو آموخت تتگی از دل من وجود من ز میان تو لاغری آموخت^{٩٥}

بخصرِ مثل عاشقها نحیلِ و طرفِ مثل موعدها سقیم^{٩٦}

ترجمه: عاشق از شدت باریکی کمر معشوقش را به غم عشق مبتلا شده بود.

تصویر بیت سعدی و بیت صفی الدین کاملاً یکسانند؛ کمر معشوق مثل عاشق لاغر است و معلوم است که عاشق در غم عشق لاغر و بیمار می‌شود. پس هر دو استادانه دو معنی را در یک تصویر گنجانند (لاغر بودن کمر معشوق نشانه‌ی بی‌بیاوی و لاغر بودن بدن عاشق نشانه‌ی غم‌بیمار او است).

- **وصف آب دهان معشوق:** سعدی آب دهان معشوق چون عسل و شکر دانست در حالی که صفی الدین آن را به می تشبیه کرد:

شیرین تر از لب نشنیدم که سخن گفت تو خود شکری یا عسلست آب دهانت؟^{٩٧}

في خيامهم قمرٌ بالصفاح محتجبٌ ريقُهُ معتقَةٌ ثغرُهُ لها حُبُّ^{٩٨}

ترجمه: در خیمه‌ها ماهی با نقاب را دیدم، دهانش را مزه شراب کهنه که رویش حباب ظاهر نمود.

- **وصف بدن معشوق:**

دو شاعر برای بیان این صفت از دو چیز متفاوت استفاده کردند، سعدی بدن معشوق به گل و ابریشم وصفی الدین آن را به آب تشبیه کردند:

گلبنست آن یاتن نازک یا حریر؟ آهنت آن یادل نامهریانش یا حجر؟^{٩٩}

عليك جسمٌ كالماءِ رقتُهُ يَضُمُّ قلباً أقدَّ من حجرٍ^{١٠٠}

ترجمه: بدنی وقوامی را داشت به لطافت و نازکی آب است در لابه لای او دلی سنگین را بغل کرده بود.

در این دو بیت جالب این است که هر دو شاعر همین مطلب را با استفاده از پارادوکس عیناً آوردند بدین صورت که در مصراع اول نازکی تن معشوق و در مصراع دوم سنگدلی او بیان کردند.

٦-٢-٢- **توصیف معنوی معشوق:**

در غزلیات مورد بررسی هر دو شاعر توصیف‌های معنوی زیر برای معشوق آمده است.

- **معشوق شرمسار و محتشم:**

سرو بلند بین که چه رفتار میکند و آن ماه محتشم که چه گفتار میکند^{١٠١}

عبث النسیمیُبقده فتأودا و سوری الحیاءُ بخده فتورد^{١٠٢}

ترجمه: نسیم صبا با لطافت او وارد بدن معشوق شده و خجالت در گونه‌اش سرایت کرد و شکوفا داد.

- معشوق ستمگر:
 من همه قصد وصالش میکنم و آن ستمگر عزم هجران میکند^{١٠٣}
 سمیکان مقتولاً بظلم وأنتِ ظلمتني وجلبتِ حيني^{١٠٤}
 ترجمه: عاشق تو حکم قتلگاهش را صادر کردی، و مرا ستم کردی و روز آخرتم را نزدیک کردی.
 سخن معشوق شیرین مانند شکر:
 کس ندیدست آدمیزاد از تو شیرین‌تر سخن شکر از پستان مادر خورده ای یا شیرا؟^{١٠٥}
 لقد نلتُ اذ نادمتهُ من حديثهم السكرِ مالا نلتُهُ من عقيقهِ^{١٠٦}
 ترجمه: از حدیث عشق او را من مست شدم و این حالت بیشتر از مستی که از عقیق دهانش و زیبایی
 رویش است.
 - معشوق بی وفا:
 یار با ما بی‌وفایی می‌کنند بی‌گناه از من جدایی می‌کند^{١٠٧}
 أطلقتِ فی إفتاءِ أسرار الهويدمعي و فاكِ فما أقلّ و فاكِ^{١٠٨}
 ترجمه: رازهای عشقم را رها ساختم و اشک که روی صورتم جاری کرد فدای عشق تو بود، ولی تو را
 نامهربانی کردی و بی‌وفایی اظهار نمودی.
 ٦-٢-٣- به کارگیری تشبیهات جالب برای معشوق:
 - تشبیه معشوق به بهشت:
 اینست بهشت اگر شنیدی کز دیدن آن جوان شود پیر^{١٠٩}
 ياجنةً يصلی المحبُّ بها لظيوميوتُ من ظمأً وفيها الكوثرُ^{١١٠}
 ترجمه: ای بهشتی که نمازگزار به خشوع نمازش را اقامت می‌کند و از شدت تشنگی می‌میرد در
 حالیکه آب طهارت و بهشت بی انتها که همه چیز را دارد.
 - تشبیه معشوق به آهو:
 غزال اگر بکند او اوفتد عجب نبود عجب فتادن مردست در کمند غزال^{١١١}
 ياظبيةً قنصَ الأسودِ جمالها ونرى الظباءُ يصيدُها القنصُ^{١١٢}
 ترجمه: ای آهویی که شیرها را دامی برایش نصب کردند، و ما آهوها را دیدیم که شکارچیان به سمت
 وسوی ایشان را شلیک می‌کنند.
 این دو بیت همین معنا را در بردارند؛ در حالت طبیعی آهو مورد شکار قرار می‌گیرد اما نزد دو شاعر
 آهو خود شکار می‌کند، شکار آهو (معشوق) عاشقان است.

- تشبیه معشوق به طاووس:
گفتم چو طاووسی مگر عضوی زعضوی خوینتر
می‌بینمت چون نی شکر شیرینی از سر تا قدم^{۱۱۳}
لابساً من بهائه ثوبیدرٍ ومن الوشي حلة الطاووس^{۱۱۴}
ترجمه: خوش سلیقه‌ای و زیبایی او را مانند ماه چهارده که لباسی زیبا و رنگارنگ طاووس را پوشید.
- تشبیه معشوق به یوسف(ع):
دمی با دوست در خلوت، به از صد سال در عشرت
من آزادی نمی‌خواهم که بایوسف بزندانم^{۱۱۵}
أشبهتُ يعقوبَ الحزين لأنني ما إن أزالُ ليوسفٍ متأسفاً^{۱۱۶}
ترجمه: حال و احوال را نزدیک حال روزهای پدر یوسف که از شدت غم او را نابینا شد.
- معشوق سعدی قبله و کعبه‌ی عاشقان است، اما معشوق صفی‌الدین پیامبری است و مانند هر پیامبری معجزه دارد، معجزه‌ی او زیباییش است:
خون صاحب‌نظران ریختی ای کعبه‌ی حسن!
قتل اینان که روا داشت؟ که صید حرمند^{۱۱۷}
گبر و ترسا و مسلمان هر کسی در دین خویش
قبله‌ای دارند و ما زیبانگار خویشش را^{۱۱۸}
- نبيُّ الجمالِ للفرامشَرعُ يُحلُّ ما يختارهُ ويحرمُ
ترجمه: آیتی در حسن و جمال برای خودش یک عالمی هرچه برای خودش انتخاب می‌کند حلال می‌داندست و چیزی که انتخاب نکند حرام می‌داندست.
بُعِثتْ بِآياتِ الجمالِ، فأمنتُ بحسبك أبطارُ لنا وِصائرُ^{۱۱۹}
ترجمه: از زیبایی آفرینش الهی را بهره بردی، به این دلیل چشمها و دلها وارد قلمرو تو شدند.

٧- نتیجه‌گیری:

از آنچه گفتیم می‌توان به نتایج زیر دست یافت:

- سعدی وصفی الدین تصویرهای عاشقانه زیبا دارند و در اغلب اشعار عاشقان‌آیشان دیده می‌شودمانند: بیک بودن نسیم لطیف میان عاشق و معشوق، سوختن و گریستن و ناله‌عاشق در غم معشوق، فدا کردن عاشق جان خود را در راه معشوق، حیرت عاشق در زیبایی معشوق و.....
- هر دو شاعر نامور معشوق را از لحاظ ظاهری و معنایی توصیف کردند و همچنین تشبیهات جالب و قشنگ برای معشوق با مشبّه‌های مختلف دارند که هر یکی از نوعی زیبایی و ظرافتی حاکی است مانند تشبیه معشوق به آهو، طاووس، بهشت، حضرت یوسف، کعبه‌ی (عاشقان). صفات ظاهری معشوق به نظر هر دو شاعر چینی است: رخ معشوق هم مانند ماه و خورشید درخشان است هم به رنگ گل سرخ و سفید؛ رخ معشوق خال دارد؛ لب معشوق لعل‌گون و دندان او بسان مروارید و دُر است، زلف سیاه فام است؛ کمر لاغر است؛ ابرو به کمان می‌ماند نزد سعدی و به حرف نون نزد صفی الدین؛ چشم خواب‌آلوده است، بدن سفید فام و نازک است، آب دهن چون عسل و شکر نزد سعدی است و چون شراب نزد صفی الدین. صفات معنایی معشوق نیز در غزلیات دو شاعر یکی است: معشوق ستمگر، سنگدل، بی‌فا و شرمسار و خوش سخن است.
- بعد از مقایسه غزلیات هر دو شاعر آشکار می‌شود که طرز تفکر آنها خیلی به هم نزدیک است. همان طور که دیدیم در مورد تصویرهای عاشقانه محتوای تصویرها در غزلیات دو شاعر هنرمند تقریباً یکسان است و درجه‌یتفاوت در این حوزه خیلی کم است. همچنین مشابهت طرز تفکر ایشان با یکدیگر در مورد توصیف معشوق صادق است.
- به‌راستی نمی‌توان قاطعانه گفت که نزدیک بودن فکر هر دو شاعر به هم راجع به تعاصر و هم‌سایگی کشورهایشان است اما شاید نقشی مهمی در آن داشته باشد.

پی نوشته‌ها

- ۱- شمیسا، سیروس؛ انواع ادبی، ص ۱۳۱.
- ۲- لغت‌نامه‌دهخدا، ذیلواژ هغنا.
- ۳- شمیسا، سیروس؛ انواع ادبی، ص ۱۲۷.
- ۴- خورشیدورد، خسرو؛ دربار میادبیتونقد ادبی، ص ۲۰.
- ۵- رزمجو، حسین؛ انواع ادبی، ص ۶۸.
- ۶- شمیسا، سیروس؛ انواع ادبی، صص ۱۳۵-۱۳۶.
- ۷- شمیسا، سیروس؛ نقد ادبی، ص ۳۱۵.
- ۸- تولد سعدی در سال‌های اول سده هفتم ه. ق و درگذشت وی در یکی از سال‌های بین (۶۹۱-۶۹۴) بود، در مقابل تولد صفی‌الدین سال ۶۷۷ ه. ق و وفات وی سال ۷۵۲ بود.
- ۹- منظور غزل است.
- ۱۰- سکاف، ممدوح؛ غزلیات صفی‌الدین الحلّی من خلال صور الغزل فی تراث الشعر العربی، صص ۱۴۳-۱۶۳.
- ۱۱- شفق، اسماعیل و نوشین بهرامی پور؛ مقایسه عشق در غزل‌های سعدی و شکسپیر، صص ۹۵-۱۱۸.
- ۱۲- طالبیان، یحیی و منصور نیک‌پناه؛ مسعود سعد و ابو فراس و سابقه غزل مستقل، صص ۹۳-۱۱۰.
- ۱۳- حاجی‌آبادی، لایلا و مریم پیکان‌پور؛ غزل در اشعار سعدی و متنبی، صص ۱۲۱-۱۴۶.
- ۱۴- معروف، یحیی و پروین حاتمی؛ بررسی تطبیقی غم فراق در غزلیات سعدی و شاب الظریف، صص ۲۵۷-۲۷۸.
- ۱۵- شمس‌الدین محمد بن عفیف‌الدین سلیمان تلمسانی از شاعران عصر مملوکی است.
- ۱۶- نظری، نجمه و راهله کمالی؛ عشق از دیدگاه سعدی و اریک فروم، صص ۲۶۷-۲۸۳.
- ۱۷- صفاء ذبیح‌الله؛ گنج و گنجینه نثر و شعر، ص ۵۴۰.
- ۱۸- پاشا، عمر؛ تاریخ الادب العربی العصر المملوکی، ص ۲۸۳.
- ۱۹- شمیسا، سیروس؛ سیر غزل در شعر فارسی، ص ۱۵.
- ۲۰- بهروز، اکبر؛ تاریخ ادبیات عرب، ص ۴۷.
- ۲۱- الوقوف علی الاطلال.
- ۲۲- جمع حاضر به معنای شهر است.
- ۲۳- عمر از بزرگترین غزلسرایان عرب و به گفته اغلب نقادان: در حجاز کسی بهتر از او و جمیل بن معمر غزل نگفته است.
- ۲۴- بهروز، اکبر؛ تاریخ ادبیات عرب، ص ۱۵۹.
- ۲۵- همان، ص ۲۶۹.
- ۲۶- بیشتر به سرودن غزل‌های عارفانه مشهور است.
- ۲۷- بهروز، اکبر؛ تاریخ ادبیات عرب، ص ۲۷۲.
- ۲۸- شمیسا، سیروس؛ سیر غزل در شعر فارسی، ص ۷۶.
- ۲۹- نیکو بخت، ناصر؛ شعر فارسی از آغاز تا قرن ششم هجری، ص ۴۶.
- ۳۰- شیخ امین، بکری؛ شعر مملوکیان و عثمانیان، ص ۱۲۳.
- ۳۱- همان، ص ۱۲۷.
- ۳۲- فاختوری، حنا؛ تاریخ ادبیات زبان عربی، ص ۶۲۴.
- ۳۳- سکاف، ممدوح؛ غزلیات صفی‌الدین الحلّی من خلال صور الغزل فی تراث الشعر العربی، ص ۱۵۷.
- ۳۴- نعمانی، شبلی؛ شعر العجم تاریخ شعرا و ادبیات ایران، ص ۴۲.
- ۳۵- عباس، اقبال؛ کلیات سعدی، ص ۳۴۷.
- ۳۶- شمیسا، سیروس؛ سیر غزل در شعر فارسی، ص ۸۹.
- ۳۷- عباس، اقبال؛ کلیات سعدی، ص ۷۹.
- ۳۸- بیستانی، کرم؛ دیوان صفی‌الدین الحلّی، ص ۳۹۲.
- ۳۹- عباس، اقبال؛ کلیات سعدی، ص ۱۵.
- ۴۰- بیستانی، کرم؛ دیوان صفی‌الدین الحلّی، ص ۳۹۲.
- ۴۱- عباس، اقبال؛ کلیات سعدی، ص ۳۳۶.
- ۴۲- بیستانی، کرم؛ دیوان صفی‌الدین الحلّی، ص ۳۹۶.
- ۴۳- عباس، اقبال؛ کلیات سعدی، ص ۲۳۷.
- ۴۴- همان، ص ۱۸۰.
- ۴۵- همان، ص ۵۰۹.

- ٤٦- بستانى، كرم؛ ديوان صفى الدين الحلبي، ص ٣٩٨.
- ٤٧- همان، ص ٤٤٠.
- ٤٨- عباس، اقبال؛ كليات سعدى، ص ١٥.
- ٤٩- همان، ص ٥٤.
- ٥٠- همان، ص ٣١.
- ٥١- بستانى، كرم؛ ديوان صفى الدين الحلبي، ص ٤٠٦.
- ٥٢- همان، ص ٤٤٠.
- ٥٣- عباس، اقبال؛ كليات سعدى، ص ٢٩٩.
- ٥٤- همان، ص ٣٠١.
- ٥٥- بستانى، كرم؛ ديوان صفى الدين الحلبي، ص ٤٢٤.
- ٥٦- همان، ص ٤٠١.
- ٥٧- همان، ص ٤٣٦.
- ٥٨- عباس، اقبال؛ كليات سعدى، ص ٧.
- ٥٩- همان، ص ٣٥.
- ٦٠- بستانى، كرم؛ ديوان صفى الدين الحلبي، ص ٤٣١.
- ٦١- عباس، اقبال؛ كليات سعدى، ص ١٥.
- ٦٢- همان، ص ٤٢٠.
- ٦٣- بستانى، كرم؛ ديوان صفى الدين الحلبي، ص ٤١٥.
- ٦٤- عباس، اقبال؛ كليات سعدى، ص ٣٩٠.
- ٦٥- بستانى، كرم؛ ديوان صفى الدين الحلبي، ص ٤٠٩.
- ٦٦- عباس، اقبال؛ كليات سعدى، ص ٣٢.
- ٦٧- همان، ص ٣١.
- ٦٨- بستانى، كرم؛ ديوان صفى الدين الحلبي، ص ٤٠٩.
- ٦٩- همان، ص ٤١٥.
- ٧٠- عباس، اقبال؛ كليات سعدى، ص ٣٤٠.
- ٧١- همان، ص ٦.
- ٧٢- بستانى، كرم؛ ديوان صفى الدين الحلبي، ص ٣٩٧.
- ٧٣- عباس، اقبال؛ كليات سعدى، ص ٤٤.
- ٧٤- همان، ص ٤٠٩.
- ٧٥- همان، ص ٢٢٢.
- ٧٦- بستانى، كرم؛ ديوان صفى الدين الحلبي، ص ٣٩٦.
- ٧٧- عباس، اقبال؛ كليات سعدى، ص ٤٦١.
- ٧٨- همان، ص ٣٦٠.
- ٧٩- بستانى، كرم؛ ديوان صفى الدين الحلبي، ص
- ٨٠- عباس، اقبال؛ كليات سعدى، ص ١٧.
- ٨١- همان، ص ٢٢١.
- ٨٢- بستانى، كرم؛ ديوان صفى الدين الحلبي، ص ٣٩٥.
- ٨٣- عباس، اقبال؛ كليات سعدى، ص ٣٧٩.
- ٨٤- همان، ص ١٦.
- ٨٥- بستانى، كرم؛ ديوان صفى الدين الحلبي، ص ٤٣٩.
- ٨٦- عباس، اقبال؛ كليات سعدى، ص ١٤.
- ٨٧- همان، ص ١٦.
- ٨٨- بستانى، كرم؛ ديوان صفى الدين الحلبي، ص ٤١٣.
- ٨٩- عباس، اقبال؛ كليات سعدى، ص ٣٠.
- ٩٠- همان، ص ٤١٣.
- ٩١- همان، ص ٣.
- ٩٢- همان، ص ٨.
- ٩٣- بستانى، كرم؛ ديوان صفى الدين الحلبي، ص ٤٣٩.
- ٩٤- همان، ص ٤٥٥.
- ٩٥- عباس، اقبال؛ كليات سعدى، ص ٢٧.
- ٩٦- بستانى، كرم؛ ديوان صفى الدين الحلبي، ص ٤١٩.
- ٩٧- عباس، اقبال؛ كليات سعدى، ص ١١٢.

- ٩٨- بستاني، كرم؛ ديوان صفى الدين الحلبي، ص ٤٠٦.
- ٩٩- عباس، اقبال؛ كليّات سعدى، ص ٢٢٢.
- ١٠٠- بستاني، كرم؛ ديوان صفى الدين الحلبي، ص ٤٥٥.
- ١٠١- عباس، اقبال؛ كليّات سعدى، ص ١٨١.
- ١٠٢- بستاني، كرم؛ ديوان صفى الدين الحلبي، ص ٤٣٥.
- ١٠٣- عباس، اقبال؛ كليّات سعدى، ص ١٨١.
- ١٠٤- بستاني، كرم؛ ديوان صفى الدين الحلبي، ص ٣٩٢.
- ١٠٥- عباس، اقبال؛ كليّات سعدى، ص ٨.
- ١٠٦- بستاني، كرم؛ ديوان صفى الدين الحلبي، ص ٣٩٥.
- ١٠٧- عباس، اقبال؛ كليّات سعدى، ص ١٨٢.
- ١٠٨- بستاني، كرم؛ ديوان صفى الدين الحلبي، ص ٤١٥.
- ١٠٩- عباس، اقبال؛ كليّات سعدى، ص ٢٣٢.
- ١١٠- بستاني، كرم؛ ديوان صفى الدين الحلبي، ص ٤٤٠.
- ١١١- عباس، اقبال؛ كليّات سعدى، ص ٢٧٠.
- ١١٢- بستاني، كرم؛ ديوان صفى الدين الحلبي، ص ٤٠٩.
- ١١٣- عباس، اقبال؛ كليّات سعدى، ص ٢٧٦.
- ١١٤- بستاني، كرم؛ ديوان صفى الدين الحلبي، ص ٤٢٢.
- ١١٥- عباس، اقبال؛ كليّات سعدى، ص ٣٣٣.
- ١١٦- بستاني، كرم؛ ديوان صفى الدين الحلبي، ص ٤٦٧.
- ١١٧- عباس، اقبال؛ كليّات سعدى، ص ١٨٣.
- ١١٨- همان، ص ١١.
- ١١٩- بستاني، كرم؛ ديوان صفى الدين الحلبي، ص ٤٣٨.

منابع:

- باشا، عمر (١٩٨٢)؛ تاريخ الادب العربي العصر المملوكي، دمشق: انتشارات دار الفكر.
- بهروز، اكبر (١٣٥٩)؛ تاريخ ادبيات عرب؛ تبريز: انتشارات دانشگاه تبريز.
- بستاني، كرم؛ ديوان صفى الدين الحلبي؛ بيروت: انتشارات صادر.
- حاجي آبادي، ليلا و مريم بيكان پور (تابستان ١٣٨٩)؛ غزل در اشعار سعدى و متنبى؛ مجله مطالعات ادبي تطبيقى، ش ١٤، ص ١٢١ - ١٤٦ .
- خورشيدورد، خسرو (١٣٥٣)؛ دربارهاى ادبى تا نقد ادبى؛ ج ١، تهران: انتشارات طهورى.
- رزمجو، حسين (١٣٧٤)؛ انواع ادبى؛ مشهد: انتشارات آستان قدس رضوى.
- سكاف، ممدوح (رجب ١٤٠٥ هـ.ق)؛ غزليات صفى الدين الحلبي من خلال صور الغزل فى تراث الشعر العربى؛ مجله التراث العربى، ش ١٩، ص ١٤٣ - ١٦٣ .
- شفق، اسماعيل و نوشين بهرامى پور (بهار و تابستان ١٣٨٩)؛ مقايسه‌ى عشق در غزل هاى سعدى و شكسپير؛ مجله پژوهشنامه‌ى ادب غنايى، ش ١٤، ص ٩٥ - ١١٨ .
- شميسا، سيروس (١٣٨٦)؛ سير غزل در شعر فارسى، ج ٧، تهران: نشر علم.
- (١٣٩٣)؛ انواع ادبى، ج ٥، تهران: نشر ميتر.
- (١٣٩٣)؛ نقد ادبى، ج ٢، تهران: نشر ميتر.
- شيخ امين، بكرى (١٣٨٣)؛ شعر مملوكيان و عثمانيان، ترجمه عباس طالب زاده، انتشارات دانشگاه فردوسى مشهد.
- صفا، ذبيح الله (١٣٨١)؛ گنج و گنجينه نثر و شعر، ج ٦، تهران: انتشارات ققنوس.
- طالبيان، يحيى و منصور نيك پناه (زمستان ١٣٨١)، مسعود سعد و ابو فراس و سابقه غزل مستقل؛ مجله ادب و زبان فارسى، ش ١٧، ص ٩٣ - ١١٠ .
- عباس، اقبال (١٣٦٧)؛ كلييات سعدى با استفاده از نسخه تصحيح شده محمد على فروغى؛ تهران: نشر محمد.
- فاخورى، حنا (١٣٦٣)؛ تاريخ ادبيات زبان عربى، ترجمه عبد المحمد آيتى. تهران: انتشارات توس.
- معروف، يحيى و پروين حاتمى (پايز و زمستان ١٣٩٢)؛ بررسى تطبيقى غم فراق در غزليات سعدى و شاب الظريف؛ مجله ادبيات تطبيقى، سال ٥، ش ٩، ص ٢٥٧ - ٢٧٨ .
- نظرى، نجمه و راهله كمالي (بهار و تابستان ١٣٩٤)؛ عشق از ديدگاه سعدى و اريك فروم، مجله پژوهشنامه‌ى ادب غنايى، سال ١٣، ش ٢٤، ص ٢٦٧ - ٢٨٣ .
- نعمانى، شبلى (١٣٦٣)؛ شعر العجم تاريخ شعرا و ادبيات ايران؛ ترجمه محمد فخر داعى گيلانى، ج ٢، تهران: دنياى كتاب.
- نيكو بخت، ناصر (١٣٩١)؛ شعر فارسى از آغاز تا قرن ششم هجرى، تهران: سمت.
- (١٣٩١)؛ تحليل شعر فارسى، تهران: سمت.

السيرة الذاتية للباحثين

محمد نصيف جاسم: محمد نصيف جاسم از همان دور انكو دكيبهفر هنگو ادبيات علاقهو افرينشانمي داد.

١٣٨٥

ويدرسال

كار خودر ابامدكار شناسيار شددر گرو هز بانو ادبياتفار سيدانشگا هبغداد آغا كرد.

١٣٨٩

انگا هبر ايدامه يتحصي لدر مقطعدكتر يسال

١٣٩٣

بهتھر انرفتو در دانشكده ادبياتو علوم انساني دانشگا هنر انمشغو لبهتحصي لشدو در سال

١٣٩٣

در جهدكتر يتخصيصير شتهز بانو ادبياتفار سير الحر از نمود.

از تير ماهسال

بار تبهاستاديار كار خودر ادراك دانشگا هبغداد ادمهادو عهدهدار تدر يسز بانو ادبياتفار سي شد.

در تعداد ياز همایش هاي بين المللي كه در ايران برگزار شده شريك تدر دهو بيشتراز ١٠ مقاله در زمينه-

يادبيات معاصر ايرانو ادبيات تطبيقي فارسي - عربيدر مجله-

هاي علمي پژوهش و شي چاپكر ده علاو هبر انيكتا بير ادري مينهاد ادبيات تطبيقي بهنامر مزواسطور هدر ادبيات

معاصر ايرانو عربنالفكر دهو دو مجموعه يد استانبوليكمجموعه يشعر ر اكبهتتر تيب

(بويخيسكاج؛ در چوببيستهاستوترا نه هايغمگينمن) نامدار داز ز بانفار سي بهز بانعر بيتر جمهكر د.

Mohammedjasim222@yahoo.com

ماهر السح: ماهر السح دانشجو يز بانو ادبياتفار سيمقطعدكتر يدردانشكده-

يادبياتو علوم انساني دانشگا هببينالملليامام خميني (ره) در قزوين.

maheralsuh@gmail.com

بسامر حمه: بسامر حمه دانشجو يز بانو ادبياتفار سيمقطعدكتر يدردانشكده-

يادبياتو علوم انساني دانشگا هنر بيتمدر سدر تهر ان.

bassamrahmeh88@gmail.com